

چرای تحقیر ترکان از زمان شروع حاکمیت پهلوی در ایران

• حسن راشدی^۱

ÖZET: Hasan RAŞİDİ, "İran'da Pehlevî Döneminden Étibaren Türklerin Tehqir Édilmesinin sebepleri", *Varlıq: Üç Aylık Türk Dili, Edebiyatı ve Kültürü Dergisi*, İkinci Dönem, Sayı: 5-6 (Güz-Qış 2016/1395), ss. 83-88.

Herbî çevrilişle iş başına gelen ve Qacar hakimiyetine son véren Rıza Şah'dan étibaren Türklerle ve Türklüye yönelik propaqandalar şiddetlenmiş, Qacarların yıxılmasıyla Türklerin İran'daki min illik hakimiyetine son vérilmiştir. Kültür halına gelen Türkler ve Türklüye yönelik nefret duyuları İkinci Pehlevî döneminde radyo ve televizyon kimi modern iletişim araçlarının da yardımıyla éle ivme qazandı ki, Téhran ve Farsların yaşadığı başka şehirlerde iqamet éden bir çox Türk ailesinin gencleri özlerini Türk adlandırmaqdan çekinir ve utanırdılar.

Bu çalışmada, Pehlevî döneminin başlanqıcından étibaren Türklerin aşığılanmasının nedenleri incelenmiştir.

Açar Sözler: Türk, Pehlevî, İran, Asimilasyon, Aşığılama.

چکیده: حسن راشدی، "چرای تحقیر ترکان از زمان شروع حاکمیت پهلوی در ایران"، *وارلیق: فصلنامه زبان، ادبیات و فرهنگ ترکی، دوره دوم، شماره ۵-۶ (پاییز-زمستان ۲۰۱۶/۱۳۹۵)*، صص. ۸۳-۸۸.

از زمان به حاکمیت رسیدن رضاخان که با کودتای نظامی صورت گرفت و عملاً به حکومت قاجاریان پایان داده شد، تبلیغ بر علیه ترک و ترکان شروع و هر سال شدت بیشتری گرفت؛ در اصل با سقوط دولت قاجار، به حاکمیت مستمر و هزار ساله ترکان بر ایران خاتمه داده شد. فرهنگ نفرت از ترک و ترکان از زمان حاکمیت رضاخان چنان شتابی به خود گرفت و از زمان پهلوی دوم با بکارگیری رسانه‌های مدرنی چون رادیو و تلویزیون ادامه پیدا کرد که بسیاری از جوانان خانواده‌های آذربایجانی و دیگر خانواده‌های تُرک، در تهران و شهرهای فارس‌نشین از تُرک نامیدن خود ابا داشته و از نامیدن خود با این واژه احساس حقارت و کوچکی میکردند.

در این نوشتار به بررسی علل و عوامل تحقیر ترکان از زمان آغاز حاکمیت پهلوی در ایران پرداخته می‌شود.

کلیدواژه‌ها: ترک، پهلوی، ایران، آسیمیلاسیون، تحقیر.

^۱ آراشدیرماجی، بازار (rashidi54@yahoo.com).

از زمان به حاکمیت رسیدن رضاخان که با کودتای نظامی صورت گرفت و عملاً به حکومت قاجاریان پایان داده شد، تبلیغ علیه ترک و ترکان شروع و هر سال شدت بیشتری گرفت؛ در اصل با سقوط دولت قاجار، به حاکمیت مستمر و هزار ساله ترکان بر ایران خاتمه داده شد. سقوط دولت قاجار به دست قزاق بیسوادی که از تیمارگری اسب با حمایت انگلیس و نماینده او اردشیر جی رپورتر به رضاخان میرپنج تبدیل شده بود و اکنون سودای حکمرانی بر کل ایران را داشت، باید به شکلی افکار عمومی جامعه آن روز را هم قانع می‌کرد.

طبیعی است برای نیل به این هدف در درجه اول، نالایق نشان دادن سلطان ساقط شده و دیگر اعضاء خاندان قاجار باید مقدمه‌ای باشد برای تغییر حکومت؛ در مرحله بعد تغییر حافظه تاریخی مردم از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود. زیرا مردم ایران چه ترک و فارس و دیگر ملیت‌ها حاکمیت قدرتمند و هزار ساله ترکان بر ایران را در حافظه تاریخی خود داشتند و اگر سلطان و حاکمی هم در اداره کشور نالایق و ضعیف بود، فرد دیگری از همان خاندان و سلاله ترک، اداره کشور را بر دست می‌گرفت و این تسلسل حاکمیت در طول ۱۰۰۰ سال از زمان سلاطین غزنوی، سلجوقی، خوارزمشاهی گرفته تا صفوی، افشار و قاجار ادامه داشت.

اما این بار فردی حکومت ایران را، آن هم با کودتای انگلیسی بدست می‌گرفت که نه تنها بی‌سواد بود و از تیمارگری اسب به فرماندهی قوا رسیده بود؛ بلکه خود را هم مازندرانی و به شکلی از تبار فارسیان می‌دانست که این قوم در طول هزار سال گذشته و بعد از حاکمیت اسلام بر ایران، به عنوان امپراتور و سلطان در اداره کشور بزرگی چون ایران و کشورهای همجوار نقشی نداشتند؛ در حقیقت حافظه تاریخی ۱۰۰۰ ساله ترکان ایران، حتی دیگر اقشار جامعه آن روز جز حاکمیت و اداره کشور به دست ترکان چیز دیگری را در ذهن آنها تداعی نمی‌کرد.

با پیش آمدن چنین وضعیتی و با سر کار آمدن رضاخان که عقبه شناخته شده‌ای هم نداشت این حافظه تاریخی که علاوه بر بازگویی کتاب‌های تاریخی، سینه به سینه هم، به نسل امروزی رسیده بود از ذهن ترکانی که در طول تاریخ، خود را امپراتوران و حاکمان مقتدر و بلامنزاع بر ایران و کشورهای همجوار دیده بودند؛ باید زدوده می‌شد تا خطر عصیان آن‌ها که روحیه رشادت و مبارزه‌گری‌شان در مقابل دشمن تا رسیدن به اهداف هم بر کسی پوشیده نبود از بین برود تا رضاخان با خیالی راحت بتواند حاکمیت خود بر ایران را تثبیت کند.

لذا اولین کاری که رضاخان باید انجام می‌داد و داد؛ تحقیر ترکان از طرق مختلف بود تا هیچ ترکی نتواند به خاطر ترک بودنش اظهار وجود کند، وی با به خدمت گرفتن عده‌ای که نام مورخ، محقق، شاعر و نویسنده بر خود گذاشته بودند و وجدان آن‌ها در مقابل زر و زور و تزویر

به خواب ابدی رفته بود به تحریف تاریخ و تحقیر ترکان پرداخته، تئوری‌های خودساخته‌ای را تحویل جامعه استبدادزده و خاموش آن روز ایران داد تا ترکان را نه انسان‌های با استعداد و اداره‌کنندگان امپراتوری‌های بزرگ جهان، که حاکمان بی‌تمدنی معرفی کنند که در سایه تدبیر، تیزهوشی و کاردانی دبیران پارس که در خدمت آنها بودند از شرق عالم تا غرب عالم را اداره می‌کردند!

عجبا! این دبیران و میرزا بنویس‌ها با این‌همه تیزهوشی و کاردانی، چرا به جای ساقط کردن سلاطین ترک و نشستن به جای آنها، خدمت در رکاب آنها را ترجیح می‌دادند و به بله قربان‌گوی سلاطین ترک تبدیل شده بودند؟!

قزاق دیکتاتور، شعرابی را به خدمت گرفت که در سروده‌هایشان در تقبیح ترکان و توهین گستاخانه و بی‌پروا به آنها و توصیف از پارس و پارسیان و نژاد آریایی از هم سبقت می‌گرفتند، نویسندگان و محققین خود فروخته دربار که بعضی از آنها مانقورت‌هایی از میان خود ترکان بودند علیه ترکان و موجودیت زبان، فرهنگ و هویت آنها قلم‌فرسایی کرده، کتاب‌ها و رساله‌ها می‌نوشتند و منکر وجود ترکان در ایران حتی در جغرافیای تاریخی آذربایجان از اراک، همدان، ساوه، زنجان و تبریز گرفته تا اقصی نقاط دربند و قفقاز می‌شدند.

سیاست آسیمیلاسیون و فارس‌سازی مستبدانه غیر انسانی که در طول تاریخ هرگز نظیرش دیده نشده بود، در این دوران آن‌چنان سرعتی گرفت که مهیار نوایی، یکی از محققین وابسته به دربار پهلوی، پروژه جدا سازی کودکان تازه متولد شده آذربایجانیان از والدینشان و نگهداری آنها در شیرخوارگاه‌هایی خارج از شهرها و روستاها که به وسیله پرستاران فارس‌زبان اداره بشود را در کتابی که تقدیم پدر تاجدارش رضاشاه کرده بود منتشر نمود!

تکرار و پیگیری این تفکر قرون وسطایی توسط جواد شیخ‌الاسلامی یکی از متولیان بنیاد نژادپرستانه افشار، حتی بعد از انقلاب اسلامی هم ادامه داشته است (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۶۰؛ ۱۳۶۸).

تبلیغ رضاخان علیه ترکان چنان تاثیرگذار بود که در اواخر حکومت پهلوی اول، کلمه "ترک" بجای تحقیر و توهین نه تنها در میان توده‌های ناآگاه و بی‌سواد حتی در میان به اصطلاح روشنفکران و تحصیلکرده‌های فارس هم به کار گرفته شد!

بعد از سقوط رضاخان و پس از نهضت فرقه دموکرات در آذربایجان، این سیاست به شکل و شمایل دیگری، اما همچنان با هدف حذف ترکان و هضم آنها در زبان و فرهنگ حاکم ادامه

داشته و کلمه تُرک و ترکان هنوز هم مورد نفرت باستان‌گرایان و تمامیت‌خواهانی است که ایران را در دایره تنگ قومی خاصّ با زبان و فرهنگ خاص تعریف می‌کنند.

فرهنگ نفرت از ترک و ترکان از زمان حاکمیت رضاخان چنان شتابی به خود گرفت و از زمان پهلوی دوم با بکارگیری رسانه‌های مدرنی چون رادیو و تلویزیون ادامه پیدا کرد که بسیاری از جوانان خانواده‌های آذربایجانی و دیگر خانواده‌های تُرک، در تهران و شهرهای فارس‌نشین از تُرک نامیدن خود ابا داشته و از نامیدن خود با این واژه احساس حقارت و کوچکی می‌کردند. چرا که آنچه جوان ترک آذربایجانی و دیگر جوانان ترک کشور از کلمه تُرک و ترکان در کتاب‌های درسی، مطبوعات، رسانه‌های سمعی و بصری و دیگر رسانه‌ها دیده و شنیده بودند جز معنای منفی از این واژه نبود!

رضاخان در تحقیر ترکان و هضم آن‌ها در میان فارسیان از هر سلاحی استفاده می‌کرد، این سیاست بعد از وی و در زمان حاکمیت فرزندش محمدرضا هم ادامه داشت.

محمود افشار یزدی از نظریه‌پردازهای دوران رضاخان و فرزندش محمدرضا پهلوی، برای سرعت بخشیدن به هضم جمعیت ترکان آذربایجان در میان فارسیان می‌گوید:

«تنها فایده‌ای که برای تدریس زبان ترکی در دبستان‌ها و رواج رسمی آن در ادارات می‌توان تصور نمود، سهولت برای کودکان و مردم است... برای هرکس آسان‌تر است با زبانی که از مادر آموخته صحبت کند تا زبانی که باید در مدرسه بیاموزد؛ اما زبان ترکی در آذربایجان تنها همین یک جنبه را ندارد. زبان ترکی یکی از عناصر مهم ملیت بلکه مهم‌ترین آن‌هاست... اگر مردم آذربایجان توانستند روزنامه‌های ترکی را به آسانی بخوانند و به ترکی چیز بنویسند و شعر بگویند دیگر چه نیازی به فارسی خواهند داشت؟... نگارنده با آموختن پنج دقیقه زبان ترکی هم در مدرسه یا دانشگاه آذربایجان مخالفم... می‌خواهم آموزش فارسی را اجباری و مجانی و عمومی نمایند و وسایل این کار را فراهم آورند تا ظرف سه سال یا زودتر همه مردم بدون استثناء هر دو زبان را بدانند. پس از آن کم کم و خود بخود کلمات فارسی به قدری در لهجه ترکی داخل خواهد شد که اقلاً صدی شصت فارسی خواهد بود و این نسبت روز به روز زیادتر می‌شود تا به صدی هفتاد برسد و دو زبان یکی خواهد شد... اگر این سیاست فرهنگی را دولت بپذیرد و ملت هم کمک کند، چه در آذربایجان و چه سایر شهرستان‌ها، برای من تردیدی نیست که بی‌هیچ زحمت و دردسری برای هیچ کس و مخالفتی از هیچ کجا به مقصود خواهیم رسید بی‌آنکه آذربایجانی‌ها احساس کرده باشند بعد از پنجاه سال به زبان فارسی ناحیه خودشان که باید آن را لهجه "آذری تازه" خواند؛ صحبت خواهند کرد... باید حتماً اینکار به دست خود آذربایجانی‌ها صورت گیرد... آذربایجانیان

باید خودشان پیشقدم شده و زبان ملی خود را رواج دهند تا کم‌کم ترکی که خارجی است برود... مطلب از دو حال خارج نیست: یا آذربایجانی ایرانی هست، یا نیست. اگر هست ترک نمی‌تواند باشد...» (افشار یزدی، ۱۳۶۸: ۲۸۴، ۲۸۸-۲۸۹).

عباس اقبال آشتیانی از نژادپرستان ضد ترک، متولد ۱۲۷۵ شهر آشتیان و درگذشت ۱۳۳۴ شهر رم ایتالیا (به عنوان رایزن فرهنگی ایران در ایتالیا) در عمر ۵۹ ساله خود که همواره در زمان رضاخان و فرزندش، پست‌های مهمی داشته، علیه ترکان و زبان ترکی گستاخانه قلم فرسایی کرده و زبان ترکی را "خرمهره و خرف" و فارسی را "دَر و گهر" خطاب می‌کند:

«... مضحک و عجیب نیست که جمعی مغرض یا بی‌خبر آن را [زبان ترکی را] به جای فارسی رسمی نمایند. اگر کسی از عقل و ذوق نصیبی داشته باشد در معامله و مبادله هیچوقت دَر و گهر را به خرمهره و خرف برابر نمی‌سازد.» (اقبال آشتیانی، ۱۳۶۸: ۱۵۹).

یکی دیگر از ترک‌ستیزان دوران پهلوی که بیشتر فعالیتش در زمان پهلوی دوم بود و در سمت‌های وزیر مختار و سفیر کبیر دوران محمدرضا پهلوی در خدمت این دودمان بود غلامعلی رعدی آذرخشی است. وی از پدر و مادر تفرشی مقیم آذربایجان در سال ۱۲۸۸ در تبریز به دنیا آمد و در سال ۱۳۷۸ و در ۹۰ سالگی در تهران درگذشت. وی در یکی از اشعارش دشمنی خود با زبان ترکی را چنین بیان می‌کند:

..چند تن گمراه فرصت جو در آذربایجان
می‌زنند از بهر "ترکی" سینه در این گیرو دار
از بی ترویج ترکی خصم جان پارسی
جمله در بیگانه پروردن شده پروردگار
در بر بار خرف گوهر شکستن کارشان
تا مگر بهتر شود شان زین شکستن کار و بار ..
لیک گویم بر "دری" تفضیل ترکی نارواست
شهد نوشان را نباشد رغبتی بر زهرمار... (عینی):
(۳۳۴)

عارف قزوینی شاعر دوره رضاخان که بیشتر عمر خود را در عزلت و تنهایی می‌گذراند در میدان پان‌فارسیسم و تفکر راسیستی و غیر انسانی، گوی سبقت را از دیگران ربوده در شعر، گستاخانه، احساسات پلید و افکار درونی خود را علیه ترکان و زبان ترکی چنین بر زبان می‌آورد:

زبان ترک از برای قفا کشیدن است
صلاح پای این زبان ز مملکت بریدن است
دو اسبه با زبان فارسی از ارس پریدن است
نسیم صبحدم برخیز، بگو به مردم تبریز
که نیست خلوت زرتشت، جای صحبت چنگیز

(قزوینی: ۳۸۴، مجله ایرانشهر، س. ۵: ۱۷۲-۱۷۱).

«قرار کردم و گفتم هزار لعنت حق به ترک و پدر ترک از صغیر و کبیر...» !!

(قزوینی: ۲۹).

به راستی با این تفکر راسیستی و غیر انسانی باصطلاح ایران‌دوستان، می‌توان زبان فارسی را زبان ملی و ایران را وطن ترکان ایران نامید؟! ■

منابع:

افشار یزدی، محمود (۱۳۶۸). *زبان فارسی در آذربایجان*، گردآوری ایرج افشار، موقوفات دکتر محمود افشار، چاپ اول، تهران.

اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۶۸). *زبان فارسی در آذربایجان*، گردآوری ایرج افشار، موقوفات دکتر محمود افشار، چاپ اول، تهران.

شیخ‌الاسلامی، جواد (۱۳۶۰). *مجله آینده*، سال هفتم، شماره‌های سوم و چهارم.

شیخ‌الاسلامی، جواد (۱۳۶۸). *زبان فارسی در آذربایجان*، گردآوری ایرج افشار، موقوفات دکتر محمود افشار، چاپ اول، تهران.

قزوینی، عارف (؟). *مجله ایرانشهر*، مدیریت حسین کاظم‌زاده، برلین.

قزوینی، عارف (؟)، *دیوان*.